

جریان‌شناسی گروه‌های مذهبی سازمان مجاهدین خلق پس از انشعاب ایدئولوژیکی (از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۶۰)

محسن بهشتی سرشت^۱

لیلا حیدری باطنی^۲

چکیده

یکی از سازمان‌های سیاسی و مخفی دوران پهلوی با رویکرد مذهبی، سازمان مجاهدین خلق بود که در سال ۱۳۴۴ تشکیل شد. اعضای اصلی این سازمان، جوانان مسلمانی بودند که هدفشان مبارزه علیه حکومت با طرد هرگونه خط‌مشی مسالمت‌آمیز و اتخاذ روش مسلحانه بود. بنیان‌گذاران آن محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و عبدالرضا نیک‌بین بودند. بر اثر ضربه‌ای که در سال ۱۳۵۰ از طرف ساواک به سازمان وارد شد، رهبران اصلی آن اعدام شدند و با نفوذ افراد مارکسیست در کادر رهبری، آنان به این جمع‌بندی رسیدند که دین اسلام جواب‌گوی اهداف سازمان برای عملیات چریکی و مسلحانه نیست. آنان با اذعان به اینکه مارکسیسم می‌تواند جایگزین ایدئولوژی اسلامی شود از اسلام به سمت مارکسیسم تغییر ایدئولوژی دادند و دچار انشعاب فکری شدند.

در پی این اتفاق افراد مذهبی، مانند سیدمجید شریف‌واقفی از گروه مارکسیستی جدا شدند و به شیوه‌های گوناگون با سازمان مخالفت کردند. در پی به‌شهادت رسیدن شریف‌واقفی به دست بخش مارکسیستی، شاخه مذهبی رسماً از سازمان جدا شد.

اکنون پرسش علمی پژوهش این است، با توجه به انشعاب در سازمان جناح مذهبی سازمان چه عملکردی از خود نشان داد؟ به چند جریان تقسیم شد و هرکدام از این گروه‌ها چه تفکری را برگزید و چه نقشی در انقلاب ایفا کرد.

پژوهش پیش‌رو با استفاده از روش مصاحبه‌ای، کتابخانه‌ای و اسنادی به شیوه توصیفی-تحلیلی به ابهامات مقاله پاسخ خواهد داد. از این‌رو، فرضیه پژوهش

e-mail:mbeheshtiseresht@yahoo.com

e-mail:lhb_2916@yahoo.com

۱. استادیار پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

۲. کارشناس ارشد تاریخ انقلاب اسلامی

این است، گروه‌های مذهبی سازمان مجاهدین خلق پس از انشعاب ایدئولوژیکی در سال ۱۳۵۴ هر کدام با تفکرات خاص خود در راه پیشبرد انقلاب کوشیدند، برخی از این گروه‌ها (مهدویون- فریاد خلق- هسته‌های مذهبی- میثمی و امت واحده) با الهام از آرا و اندیشه‌های امام خمینی و دکتر شریعتی برای پیوستن به انقلاب به رهبری امام به راه خود ادامه دادند و برخی دیگر (گروه رجوی) با تفکر برتری‌جویی و اصل‌پشتازی، خود را صاحب اصلی انقلاب برشمردند و به مبارزه با انقلاب پرداختند.

واژگان کلیدی: سازمان مجاهدین خلق - ایدئولوژی - جناح مذهبی -

انشعاب - مارکسیسم

پیشینه پژوهش

در مورد سازمان مجاهدین خلق کتاب‌ها و تحقیقات زیادی نوشته شده است که نقاط قوت و ضعفی دارد. به جز معدود کتاب‌ها و تحقیقاتی که به صورت علمی و دقیق نگاشته شده است، یک‌سویه‌نگری به سازمان، جریان داشتن، بزرگ‌نمایی در محکوم کردن سازمان و نداشتن نگرش علمی و دقیق به موضوع، موجب نقطه‌ضعف‌هایی در این نوع نوشته‌ها شد. کتاب‌هایی، نظیر «مجاهدین خلق در آینه تاریخ»^۱، «سازمان مجاهدین خلق»^۲ و «تحلیلی از سازمان مجاهدین خلق ایران»^۳ در زمره این نوع کتاب‌ها هستند.

تاریخچه تأسیس سازمان مجاهدین خلق در کتاب‌ها و مقالات و گفت‌وگوها با روایت‌های گوناگون به چاپ رسیده است، ولی به دلایل ذکر شده نمی‌تواند مورد استناد واقع شود و مطالب آنها به همه گروه‌های انشعابی نمی‌پردازد؛ اما کتاب‌هایی که در آن با درکی محققانه و بینش علمی به این موضوع پرداخته شده باشد بسیار اندک است؛ مانند کتاب «سازمان مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام» که در آن از اسناد و مدارک و منابع معتبری استفاده شده و این کار به غنای اثر کمک شایانی کرده است.

منابعی که منحصرأ و مستقل به گروه‌های مذهبی سازمان مجاهدین خلق پرداخته شده باشند نیز بسیار اندک است یا شامل همه گروه‌ها نمی‌شود، مانند «تاریخ شفاهی سازمان مهدویون»^۴

۱ راستگو، علی اکبر، مجاهدین خلق در آینه تاریخ، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.

«تأسیس سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» و «تاریخچه گروه‌های تشکیل دهنده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»؛ اما نوآوری این پژوهش در این است که ضمن نگاه مختصر به نقاط ضعف مبانی نظری آن، تمرکز پژوهش را به سوی جریان‌های مذهبی و عملکرد این جریان‌ها پس از انشعاب، سوق می‌دهد؛ اعم از اینکه این گروه‌ها راه سازمان را دنبال کرده باشند یا نکرده باشند. همچنین، موضع‌گیری آنان را در مقابل انقلاب نمایان و آشکار می‌کند؛ درحالی‌که دیگر منابع نه به صورت مستقل، بلکه به‌طور گذرا و پراکنده به این موضوع پرداخته‌اند. در هیچ‌یک از منابع نام همه گروه‌های مذهبی منشعب از سازمان و گروه ادامه‌دهنده راه سازمان به صورت یکجا نیامده است. این پژوهش کوشیده است تا ضمن پوشش دادن به تمامی این گروه‌ها، در گفت‌وگو و مصاحبه با اعضای تأثیرگذار پیش از انقلاب سازمان به غنای آن بیفزاید و مسائل مهمی را از لابه‌لای گفت‌وگوها موشکافی کند؛ کاری که در هیچ‌یک از منابع پیشین دیده نشده است.

درآمد

سازمان مجاهدین خلق یکی از سازمان‌های چریکی-سیاسی دوران پهلوی بود که با رویکردی مذهبی و قرائتی متفاوت از اسلام رایج و سنتی به مبارزه با رژیم پرداخت. آنان با طرد هرگونه مبارزه مسالمت‌آمیز با اتخاذ مشی مسلحانه راهی دیگر برگزیدند؛ اما در پی ضربه سال ۱۳۵۰ کادر رهبری برآن شد تا به تحلیل شکست سازمان بپردازد. در این راستا بخشی از آنان مذهب را عامل شکست دانستند و مارکسیسم را به‌عنوان ایدئولوژی رسمی سازمان پذیرفتند که این اقدام سازمان را به دو بخش مارکسیستی و مذهبی تبدیل کرد.

واقعیت این است که ماهیت وجودی سازمان در ابتدای امر و در وجه عملی آن مبارزه با امپریالیسم آمریکا، رژیم دست‌نشانده شاه و مخالفت با هرگونه تصمیم‌گیری‌های نادرست سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود. در بُعد نظری و معرفتی هدف آنان رسیدن به نفی استثمار انسان از انسان، نفی برتری طبقاتی، اسلام‌پیرایی و رسیدن به جامعه بی‌طبقه توحیدی یا همان جامعه متقین بود. برای رسیدن به اهداف ذکرشده طبیعی بود که سازمان از راهی غیر از «راه طی شده» عبور کند. هرچند این راه را سازمان چریک‌های فدایی خلق و پیش از آن به‌گونه‌ای فداییان اسلام طی کرده

بودند و طومارش نیز پیچیده و ناهمواری‌ها و کاستی‌های آن نیز نمایان شده بود؛ اما در ایجاد توهم پیروزی با این روش، قطعاً به استقلال رسیدن برخی کشورهای آمریکای لاتین، الجزایر، ویتنام و مبارزات مردم فلسطین بی‌تأثیر نبود؛ البته به این موضوع باید شکست احزاب با روش صلح‌جویانه و مسالمت‌آمیز، نظیر جبهه ملی و نهضت آزادی ایران را هم افزود.

نقطه عطف و آغاز روشی جدید برای مبارزه، مقطع تاریخی ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲، دستگیری و زندانی شدن امام خمینی و حتی قبل از آن، برگزاری رفراندوم ۶ بهمن سال ۱۳۴۱ بود که طی آن واقعه محمد حنیف‌نژاد و سعید محسن از بنیان‌گذاران سازمان نیز دستگیر شدند. اولین سؤالی که در برابر این دگراندیشان مذهبی قرار گرفت، این بود که با چه شیوه‌ای می‌توان از مبارزه در کوتاه‌ترین زمان و با کمترین مشکل به هدف رسید؟

در پاسخ به این پرسش بود که ایجاد یک سازمان با مشی قهرآمیز و نه مسالمت‌آمیز ضرورت یافت. در نتیجه، مبارزات مسالمت‌آمیز از صحنه اجتماع رخت بریست و به زمزمه‌های در گوشه، به اجتماعات پنهان، به خانه‌های تیمی و سرانجام به تشکیلات زیرزمینی و مخفی تبدیل شد.

سازمان با توجه به رد کردن ایده‌های موجود جامعه و نوع آموزش‌ها برای مبارزه، قرار بود با شیوه و برخوردی دیگر به اصلاح جامعه بپردازد. این گروه برداشت خاصی از اسلام انقلابی و ارتباط آن با مبارزه مسلحانه داشتند. آنان مفاهیم اسلام را با مفاهیم مدرن و انقلابی دهه ۱۳۴۰ تطبیق دادند. حاصل، قرائت متفاوتی از اسلام سیاسی بود که نه مورد تأیید امام واقع شد و نه دیگر گروه‌های مذهبی.

همین اقتباس از مارکسیسم بود که امام خمینی را در تبعید عراق بر آن داشت تا از پشتیبانی مستقیم سازمان امتناع ورزد (مازیار بهروز، ۱۳۸۰: ص ۱۳۲). سازمان به لحاظ تئوریکي چنان خود را به عقاید سازمان فدائی نزدیک کرده بود که حکومت پهلوی سازمان را مارکسیست‌های اسلامی نامید و ادعا کرد، اسلام فقط پوششی برای پنهان کردن ویژگی مارکسیستی آن است (پرواند آبراهامیان، ۱۳۹۲: ص ۶۰۷). در واقع، سازمان نتوانست الگوهای خارجی را بر شرایط اجتماعی و مذهبی جامعه منطبق کند و به تدریج وارد شک و دودلی شد. در سال ۱۳۵۴ با اعدام بنیان‌گذاران و زندانی شدن کادرهای مذهبی اولیه، با نفوذ افرادی با گرایش مارکسیستی، سازمان از شک و دودلی به‌در آمد و رسماً مارکسیست شد.

بدین ترتیب، ریشه‌های اصلی تغییر ایدئولوژی را می‌توان در زمینه‌های فکری، استراتژی و تشکیلاتی جست‌وجو کرد. اینکه گروه مارکسیستی بعدها دچار چه انشعابی شد، خود نیازمند پژوهشی دیگر است.

رویکرد متفاوت بخش مارکسیستی در مقابل مقاومت اعضای مذهبی

سازمان مجاهدین خلق پس از تغییر ایدئولوژی در سال ۱۳۵۴، در برخورد با افراد مذهبی مقاوم و سرسخت که حاضر به مارکسیست شدن نبودند، راه و روش‌های مختلفی را به کار گرفت. خلع سلاح کردن اعضای مذهبی و آواره کردنشان یکی از این روش‌ها بود؛ اما سرنوشت محتوم این اعضای منفرد دستگیری از سوی پلیس، وادادگی و سرخوردگی، برگشتن و مارکسیست شدن، افسردگی، منفعل شدن و خودکشی بود (مصاحبه رادیو ایران با سعید شاهسوندی، ۲۰۰۶). واقعیت این است که راه‌های ذکرشده تنها راه‌هایی از دست افراد مسئله‌دار نبود. تصفیة فیزیکی و ترورهای درون‌سازمانی طی سال‌های ۵۲ تا ۵۴ حاصل تلاش بی‌وقفه سازمان برای تکمیل روند طبیعی تکامل بود (چرخش از مکتب اسلام به سمت مکتب مارکسیسم).

بازسازی و احیای ایدئولوژی مذهبی سازمان

- تلاش برای بازسازی سازمان از منظر دیدگاه مذهبی را می‌توان در پنج رویکرد خلاصه کرد.
۱. نگاه درون رهبریت مارکسیستی سازمان به بخش مستقل مذهبی (هسته و محفل مذهبی)؛
 ۲. رویکرد نیروهای مذهبی در بیرون از تشکیلات سازمان (گروه مهدویون، فریاد خلق)؛
 ۳. عناصر پراکنده و وفادار (حسن جهرمی ابراری و...)
 ۴. جریان مذهبی درون زندان (گروه رجوی، میثمی، امت واحده و افراد منتقد منفرد مانند، محمد محمدی گرگانی و کریم رستگار)؛
 ۵. عملکرد افراد مذهبی بخش خارج از کشور.

اولین گروه مذهبی پس از انشعاب

بحران ایدئولوژیک سال ۵۴ اعضای سازمان را به تغییر سیستم واداشت و سیستم تشکیلات هرمی را به سیستم استقلال شاخه‌ای تبدیل کرد؛ اما اولین زمزمه اختلاف با تغییر موضع و شیوه مارکسیسم کردن اعضا از شاخه مجید شریف واقفی شروع شد (پیدایی تا فرجام/۱، ۱۳۸۵: صص ۶-۱۲)..

به گفته سعید شاهسوندی از اعضای اولیه سازمان: «در آذرماه ۱۳۵۳، مجید کاملاً دمکراتیک وضعیت سازمان را تشریح کرد و گفت: شما مختارید که انتخاب کنید. سپس مواضع خود را مبنی بر مذهبی ماندن توضیح داد. جزوه «پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته‌تر سازیم» را نیز با خود آورده بود که فقط در سطح درون سازمان پخش شده بود. هنوز اعلام مارکسیست شدن فقط برای اعضا بود نه در محافل بیرونی» (شاهسوندی، ۲۰۰۶).

در مهرماه سال ۱۳۵۴، با انتشار «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک» از طرف سازمان، این جزوه رکن و محور اصلی آموزش درون تشکیلات به جای متون مذهبی قرار گرفت (دست‌نویس حسین روحانی، ص ۱۱۲).

از آذر ۱۳۵۳ تا اردیبهشت ۱۳۵۴، مجید شریف واقفی و همراهانش به مقابله با حرکت انحرافی پرداختند؛ اما سازمان هر کاری را، از بکارگری فرستادن اجباری مجید گرفته تا خلع سلاح کردنش و گرفتن امکانات از شاخه‌اش و ... برای تحت فشار قرار دادن او اعمال کرد؛ اما در کمال خشونت «آخرین سنگر ایدئالیسم را نیز نابود ساخت» (تازیانه تکامل، ۱۳۵۹: ص ۷۱ و پیدایی تا فرجام/۲، ۱۳۸۵: صص ۵، ۱۳ و حسین روحانی، ۱۳۸۴: ص ۱۲۰ و ساسانپور، ۱۳۸۶: ص ۷۸ و شاهسوندی، ۲۰۰۶)..

واقعیت این است که برخلاف آنچه در منابع از شریف واقفی و مقاومت او در برابر بخش مارکسیستی سازمان آمده است، شاخه شریف واقفی پیش از آنکه افرادی تنوریک باشند تیپ‌هایی عملی بودند. ابتدا مخالفت‌ها با صمدیه لباف که فردی قاطع در دفاع از دین بود، شروع شد و بعداً شریف واقفی به این شاخه فرستاده شد. شریف واقفی قبل از انتقال به این شاخه، فردی مردد و منفعل بود. اگرچه با ترور شریف واقفی، نام او در اذهان عمومی از انعکاس بیشتری از ترور ناموفق

صمدیه لباف برخوردار شد، شواهد امر نشان می‌دهد وی تا به آخر نیز به قاطعیت صمدیه عمل نکرد.

در اثبات این ادعا همین بس که همسر شریف‌واقفی، لیلا زمردیان مارکیست بود. عجیب است با علم به این موضوع در طول فرایند مقاومت و ترور همچنان به‌عنوان همسر باقی ماند و حتی قول باهم ماندن و باهم رفتن را نیز به وی داد (مصاحبه نگارنده با عزت‌الله مطهری عضو سابق سازمان قبل از انقلاب، ۹۱/۷/۳۰).

بدین ترتیب، اولین گروه مذهبی با مجید شریف‌واقفی، مرتضی صمدیه لباف و سعید شاهسوندی شکل گرفت که در جریان انتقادی خود به دست بخش مارکیستی نابود شد. پس از این جریان اعضای مذهبی سازمان عملاً تشکیلاتی به نام سازمان مجاهدین خلق را در اختیار نداشتند؛ اما کوشیدند به بازسازی مجدد سازمان بر پایه اصول اولیه آن، ولی با اندکی بازیگری پردازند.

جریان مذهبی و تلاش برای بازسازی سازمان در بیرون از زندان

پس از اعلام مارکیست شدن سازمان، ابتدا در درون سازمان بخشی به نام «هسته مذهبی» از سوی رهبران، به‌صورت سازمان‌دهی شده به وجود آمد. به‌طور کلی، تلاش اعضای مذهبی سازمان را می‌توان در اقدامات گروه‌های زیر طبقه‌بندی کرد.

جریانی که در صدد بود نام و میراث سازمان را رها نکند و با ریشه‌یابی علل تغییر ایدئولوژی به رفع این نقیصه پردازد. این جریان به‌طور مشخص در ارتباط با جریان مارکیستی خود به دو گروه تقسیم می‌شد (این بخش برگرفته از مصاحبه نگارنده با دکتر هادی خانیکی عضو سابق سازمان قبل از انقلاب ۹۱/۹/۱۵):

الف) جریانی که نام «هسته مذهبی» را به خود نهاده بود و عمدتاً برای رفع این نقیصه‌ها، مطالعات مذهبی و فلسفی جدید را آغاز کرد. چهره‌های شاخص این جریان در آغاز، محمدحسین اکبری آهنگر، محمد صادق و محسن طریقت بودند. این جمع ارتباطات تشکیلاتی خود را با مرکزیت مارکیست سازمان قطع نکرد و گمان کردند می‌شود با راه انداختن یک جریان فکری مذهبی، شبهات مطرح‌شده را در سازمان پاسخ گفت.

ب) جریانی که از سوی مرکزیت مارکسیست به نام «محفل مذهبی» نامیده شد و ادامه شاخه مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف به شمار می‌آمد. به گفته هادی خانیکی که خود از اعضای مخفی و بازمانده مذهبی سازمان بود، پس از شهادت این دو تن و برخی اعضای مذهبی دیگر در سال ۱۳۵۴، این گروه در شرایط بسیار سخت و پُر ابهام سال ۱۳۵۴ تلاش خود را برای پیدا کردن اعضای مذهبی سازمان با قطع ارتباط کامل از جریان مارکسیستی آغاز کرد.

این جریان به دنبال آن بود که ریشه‌های اصلی تغییر ایدئولوژی را در زمینه‌های فکری، استراتژی و تشکیلاتی دنبال کند. آنان در پی احیای آرمان‌های بنیان‌گذاران سازمان و در جهت اصلاح ضعف‌های نظری و عملی ساختار مذهبی، سیاسی سازمان بود. نقطه افتراق این گروه با هسته مذهبی، در قطع کردن رابطه با جریان مارکسیستی بود. پرسش اصلی و کلیدی این جریان به تعبیر دکتر شریعتی این بود که در شرایط جدید «چه باید کرد و از کجا آغاز کنیم».

این جمع اندک توانست مرزبندی متفاوت و مشخصی از بخش مارکسیستی داشته باشد و در عین حال رویکرد خود را از حرکت گذشته سازمان جمع‌بندی کند و آن اعتقاد داشتن به حرکت انتقادی در همه سطوح و بازبینی و بازنگری مبانی نظری و تئوریک و حتی عملی سازمان بود. این گروه به نقش امام خمینی در مبارزات مردم و دکتر شریعتی در عالم اندیشه اعتقاد داشت و مبارزه را در درون «مثلث خشم» (خمینی، شریعتی، مجاهدین) تعریف می‌کرد.

به روایت دکتر خانیکی: «در این شرایط چیزی که ما مجموعاً به دنبال آن بودیم این بود که با افراد صاحب‌نظر با مسئله مبارزه اسلامی و روشنفکری دینی ارتباط داشته باشیم. از آن طرف هم افراد متفکر و حساس به این مسئله خودشان پیگیر بودند. در همان سال‌های ۱۳۵۴ به بعد، مجموعه‌ای که در آن آقایان شهید بهشتی، موسوی اردبیلی، مطهری، باهنر، مفتاح، پیمان و فکر می‌کنم آقای بازرگان هم بودند دور هم می‌نشستند که ببینند چه باید کرد؟ ... در آن زمان من مخفی بودم، ولی سعی می‌کردم از نظر این متفکران استفاده کنم و رابطه نزدیک‌تری هم با آنها داشته باشم. با شهید مطهری هم ملاقات داشتم ...» (ماهنامه چشم‌انداز ایران، گفت‌وگو با هادی خانیکی، ۱۳۸۳: ش ۲۵).

اعضای زندانی سازمان در سال ۱۳۵۶، مثل محمد حیاتی و عباس داوری این جمع را «مجاهدین راست» دانست و در واقع، بیانیه دوازده ماده‌ای خود را علیه جریان بیرون اعلام کرد و

عملاً بر جریان مذهبی باقی‌مانده سازمان تسلط یافت. در آستانه انقلاب آن دسته از اعضای که به حرکت انقلاب اسلامی به رهبری امام معتقد بودند از این جریان جدا شدند و آن دسته که در تفکر و جهت‌گیری‌های جریان رجوی در زندان جذب شده بودند، خود در متن حرکت رسمی سازمان قرار گرفتند (مصاحبه نگارنده با دکتر خانیکی ۹۱/۹/۱۵).

در راستای تلاش برای احیای تشکل مذهبی در سال ۱۳۵۴، هسته مذهبی در مشهد با محمد صادق، محسن طریقت، اکبری آهنگر تشکیل شد. این گروه برای پاسخ‌گویی به سؤالات به‌وجودآمده در سازمان و برای دستیابی به انسجام درونی یک دوره موقت مطالعه و بحث و بررسی و جمع‌بندی را از سر گذراند.

آنان برای رفع اشکالات ایدئولوژیک که همگی بدان واقف بودند، مبانی عقیدتی خود را تقویت کردند و طی این مدت، نه به عضوگیری پرداختند و نه عملیات نظامی انجام دادند؛ اما پس از مدتی یکی از اعضا شروع به عضوگیری کرد و به‌جای کار روی چهارچوب فکری، کار به سمت عملیات سوق پیدا کرد. بدین ترتیب، با جدا شدن یک‌یک اعضا در سال ۱۳۵۵، این هسته نیز دچار ضربه‌های اساسی شد و از هم پاشید (www.meisami.com).

گروه فریاد خلق

بازمانده دیگری از جریان مذهبی و وفادار به سازمان در بیرون از زندان فرهاد صفا بود. وی با مدرک مهندس کشاورزی مدتی در شیراز مسئول تشکیلاتی سعید شاهسوندی (یکی از کادرهای اولیه سازمان) بود (شاهسوندی، ۲۰۰۶). گروه «فریاد خلق خاموش نشدنی است» منتشر فرهاد صفا به همراه برخی از مجاهدین که بر سر تغییر مواضع ایدئولوژیک با مرکزیت سازمان اختلاف داشت، در فروردین سال ۱۳۵۵ جزوه‌ای با عنوان «فریاد خلق خاموش نشدنی است» منتشر ساخت که به همین نام نیز شهرت یافت. در این جزوه، آنان با نگاهی به وقایع سال ۱۳۵۴ به تحلیل جوامع روشنفکری، روحانیت مبارز و جنبش مسلحانه ... پرداختند. حسین کرمانشاهی اصل یکی دیگر از اعضای این گروه بود. ارتباط وی با گروه قطع و با یک عضو مارکسیست‌شده مجدداً مرتبط شد، اما از آنجا که مذهبی مانده بود، صریحاً گفت: «شما حق استفاده از نام مجاهد را ندارید»

(اعلامیه فریاد خلق، صص ۳،۲ و پیدایی تا فرجام/۲، ۱۳۸۵: ص ۸۸)؛ ولی سازمان طوری برنامه‌ریزی کرد که به دست ساواک اسیر شود.

صفا در سال ۱۳۵۰ به هنگام یک قرار تشکیلاتی دستگیر شد و پس از طی دوران بازجویی به سه سال حبس محکوم شد. وی در زندان در تدوین پاسخ به اشکالات مارکسیست‌ها و تبیین مسائل ایدئولوژیک از دید اسلامی کوشش زیادی مبذول داشت. صفا پس از آزادی با سازمان ارتباط یافت. فرهاد صفا در جریان تغییر ایدئولوژی به علت مخالفت با مرکزیت سازمان به کارگری فرستاده شد. سوءظن پلیس در سال ۱۳۵۴ در خیابان کاج به کشته شدن وی منجر شد (همان، ص ۷۲)؛ گرچه به روایت دکتر خانیکی مرگ صفا مشکوک و با ابهاماتی همراه بود (مصاحبه با دکتر خانیکی، ۹۱/۷/۱۱).

اعضای متفرق مذهبی جدا شده از سازمان

از جمله اعضای قدیمی مذهبی و با سابقه، محمدحسن ابراری جهرمی بود که پس از جریان تغییر ایدئولوژی حاضر به همکاری ایدئولوژیکی با سازمان نشد. وی که از نظر اعتقادی مسلمان بود، در روند تغییر ایدئولوژی، از سال ۱۳۵۲ عمدتاً کار تهیه و تکثیر جزوات و اعلامیه‌ها و سایر کارهای انتشاراتی سازمان را به عهده داشت؛ اما از نظر تشکیلاتی و امنیت پلیسی، تظاهر به همراهی کرد؛ ولی بعد از گزارشی وی را خلع سلاح کردند. پس از اعترافات افراخته بخش مارکسیستی سازمان، به‌رغم اینکه می‌توانست، به‌موقع وی را باخبر سازد، این کار را نکرد و شاید برای خلاص شدن از دست او کاری کرد تا به دست ساواک دستگیر شود. جهرمی در سال ۱۳۵۵ تیرباران شد (پیدایی تا فرجام/۲، ۱۳۸۵: صص ۸۹،۶۶).

در این راستا گروه‌هایی مستقل از سازمان نیز مانند گروه مهدویون پایه‌ریزی شد. این گروه با تقویت مبانی فکری و مذهبی خود و با انتقاد از شیوه سازمان و با تأثیر از دکتر شریعتی و امام خمینی و ارتباط بیشتر با روحانیت به سیل عظیم انقلاب پیوست و در سال ۱۳۵۸ به اتفاق چند گروه دیگر به توصیه امام «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» را پدید آوردند.

گروه مهدویون

مهدویون گروهی مذهبی، انقلابی بود که به دلیل مسائل ایدئولوژیک در اوایل دهه ۱۳۵۰ از سازمان مجاهدین خلق منشعب شد. بنیان‌گذاران آن برادران امیرشاه کرمی، رضا مجلسی، مهدی شجاع ربانی و تنی چند از هواداران سازمان بودند که در سال ۱۳۵۰ در دوران زندانی بودنشان با آنها آشنا شدند و ارتباط بیشتری پیدا کردند (جلیل امجدی، ۱۳۸۴: ص ۸۸).

مهدی امیرشاه کرمی در ادامه با تردیدها و مناقشاتی که در مباحث ایدئولوژیک سازمان با آنان پیدا کرد و در ملاقاتی با صمدیه لباف به انحراف ایدئولوژیک و زمینه‌های تکوین بحران در سازمان پی برد؛ زیرا حل این بحران را در گرو پاسخ روشن و شفاف به ابهامات ایدئولوژیک می‌دانست. وقتی کادرهای سازمان را حاضر به پاسخ‌گویی نیافت، به‌اتفاق چند تن دیگر پایه‌های گروه مذهبی «مهدویون» را در سال ۱۳۵۲ بنا گذاشت. این گروه یک‌سری از اصول کلی را بر تشکیلات خود منسجم و پی‌ریزی کردند.

مهدویون توانست با سازمان‌دهی جدید از میان دانشجویانی که به‌وسیله سازمان‌های چریکی یارگیری شدند جریان مذهبی مورد اعتمادی به وجود آورند. این گروه تلاش داشت تا با تکیه بر مبانی ایدئولوژی اصیل اسلامی و اعتقاد به رهبری حضرت مهدی (ع) با مشی مسلحانه، مبارزات خود را بر ضد رژیم پهلوی ادامه دهد. آنان چون خود را سرباز امام زمان می‌پنداشتند، نام گروه را مهدویون نامیدند (همان، ص ۱۰۱).

اهمیت این گروه جز آنکه در روش مبارزه مانند گروه‌های مسلحانه آن دوران بود، این است که زودتر از بسیاری دیگر از گروه‌ها دریافت که سازمان مجاهدین به راه خطا می‌رود. درواقع، این گروه را باید نخستین گروه انشعابی از سازمان دانست که از ترورهای سازمانی در امان ماند.

«جزوه شناخت» مهم‌ترین دستاورد ایدئولوژیک گروه بود که با تکیه بر آثار ملاصدرا درواقع، پاسخ به ایدئولوژی سازمان مجاهدین و رد کتاب شناخت آنان بود. اعضای اصلی گروه مهدویون با تکیه بر اندیشه‌های امام خمینی و دکتر شریعتی راهی غیر از راه سازمان مجاهدین خلق برگزیدند و طی یک سلسله عملیات، دستگیر و زندانی شدند و چند نفر از آنان به شهادت رسیدند (همان، ص ۱۰۳).

در گفت‌وگوی نگارنده با محمدصادق نوروزی، یکی از اعضای این گروه که بعدها در زندان به گروه امت واحد پیوست، اظهار داشت: «در اوایل سال ۱۳۵۴ سازمان مهدویون در تلاش بود که با ایجاد ارتباط و ادغام گروه‌های مذهبی کوچکی که با آن‌ها خط‌مشی مشترکی داشت، فعالیت‌های سازمانی خود را توسعه بخشد؛ به همین منظور حسینجان زینعلی از سوی سازمان مهدویون با یکی از اعضای "گروه فلاح" تماس گرفت» (گفت‌وگوی نگارنده با محمدصادق نوروزی عضو مهدویون قبل از انقلاب، ۹۱/۱۰/۱۶).

مهدویون در ابتدای تأسیس تا دستگیری و شهادت بنیان‌گذاران، عملیات نظامی نداشتند، بیشتر در حد کادرسازی و عضوگیری اعضای جدید و کار فکری و ایدئولوژیک بود. گروه چند اعلامیه هم به مناسبت‌های مختلف، از جمله «گران‌فروشی، در مبارزه با رژیم» منتشر ساختند (همان).

پس از انقلاب، مهدویون به کار فرهنگی و مشی آگاهی‌بخش مردمی روی آوردند و پس از تحویل سلاح‌های خود، بعد از ۷ سال مبارزه مسلحانه و پیوستن به مردم انقلابی، انحلال گروه را اعلام کردند و اعضای باقی‌مانده به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی پیوستند.

آگاهی از تغییر ایدئولوژی سازمان در زندان و بازتاب آن

هم‌زمان با زمزمه تغییر ایدئولوژیک و پیدایش سؤالات و ابهاماتی درخصوص مباحث تئوریک و نظری سازمان در بیرون از زندان و در میان کادر مرکزی دامنه این نظرات و دغدغه‌های ذهنی به درون زندان نیز کشیده شد. بحث‌های داغ ایدئولوژیک گام‌به‌گام فاصله و جدایی میان اعضای سازمان را دامن زد و صف‌بندی جدیدی بین اعضا به وجود آورد. با انتشار بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک در سال ۱۳۵۴ که محصول بیش از یک سال درگیری‌های درون‌سازمانی بود و مارکسیست شدن اعضای اصلی و سرشاخه‌ها را نشان می‌داد، بلافاصله افراد زیردست نیز به تبعیت از مسئولان مارکسیست شدند.

حکومت پهلوی که از رشد و گسترش حرکت اسلامی در ابعاد سه‌گانه عقیدتی - سیاسی - نظامی و اتحاد و وحدت و یکپارچگی نیروهای اسلامی و هماهنگی با سایر نیروها و مقاومت گسترده مردم دچار ترس و وحشت شده بود از رویدادهای درون سازمان حداکثر استفاده را برای

ایجاد تفرقه و جدایی و دشمنی میان مبارزین مسلمان کرد. متعاقب این رویداد وحدت نیروهای اسلامی و تفاهم میان نیروهای اسلامی و غیراسلامی به کلی به هم خورد. از طرفی دیگر، مارکسیست شدن بخش عمده‌ای از سازمان باعث ازدست‌رفتن پایگاه مردمی و عدم نفوذ در آنان شد که این موفقیت کوچکی برای ساواک نبود.

اواسط سال ۱۳۵۴ با روشن شدن موضع مارکسیستی سازمان در خارج از زندان، اوضاع زندان به هم ریخت و گروه‌های مذهبی در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کردند. مبارزین مسلمان داخل زندان به چند گروه تقسیم شدند که تا سال ۱۳۵۷ با توجه به فراز و نشیب‌ها، فقط ترکیب و کمیت آنها تغییر کرد؛ اما در زندان‌ها بعضی از جریان‌ها بارزتر بودند:

۱) پیروان عقیدتی سازمان مجاهدین خلق که معتقد به نقد و اصلاح ایدئولوژیک سازمان نبوده و با اعتقاد به مارکسیسم به‌عنوان علم مبارزه، به وحدت با مارکسیست‌ها در عمل و در داخل کمون زندان اعتقاد داشتند. مسعود رجوی رهبر این جریان در زندان اوین، محمود عطایی در زندان قصر و مهدی ابریشمچی در زندان مشهد بودند.

۲) معترضان به مشی سازمان مجاهدین که درعین حال معتقد بودند باید با مجاهدین رابطه داشت و آنها را اصلاح کرد. معترضان تنها گروهی بودند که به‌رغم فشارهای فراوان، از کمون جدا نشدند. آنان به رهبری بهزاد نبوی نام «امت واحده» را بر خود نهادند.

۳) مخالفان سازمان که ترکیبی از اصحاب فتوا و گروه مشهور «نجس - پاکی» بودند و با طرح این شعار در مقابل سازمان ایستادگی کردند. این گروه به «طرفداران و پیروان راه امام خمینی» معروف شدند. غالب روحانیون، بازاریان و افراد باسابقه مبارزات اسلامی هیئت مؤتلفه جزو این گروه بودند.

۴) گروهی از اعضای سازمان که ضمن نقد ایدئولوژی، به رهبری رجوی معترض بودند و اصلاح در مبانی آموزشی و عقیدتی سازمان را می‌خواستند. این گروه به رهبری لطف‌الله میثمی از کادرهای اولیه سازمان، خود را ادامه‌دهنده واقعی راه محمد حنیف نژاد دانسته و به «گروه میثمی» معروف شدند (پیدایی تا فرجام/۲، ۱۳۸۵: ص ۲۵۹).

گروه مسعود رجوی

گروه مذهبی سازمان در زندان پس از انشعاب با توجه به بحران روحی عظیمی که به آنان وارد شده بود، به صورت انفرادی یا شاخه‌ای با تحلیل‌های گاه سطحی و کم‌عمق، در برابر دیگران به موضع‌گیری پرداخت؛ ولی پرشمارترین اعضای این گروه با پذیرفتن رهبری مسعود رجوی به نمایندگی از سازمان مجاهدین خلق و وفادار به اصول ایدئولوژی مذهبی بنیان‌گذاران، اعلام موجودیت کرد.

مسعود رجوی (زندگی‌نامه مجاهدین خلق مسلمان ایران، ۱۳۵۷: صص ۱۰۴، ۱۰۰ و چه کسانی از مسعود رجوی وحشت دارند، ۱۳۵۸: صص ۶۱، ۶۲ و پیدایی تا فرجام/۲، ۱۳۸۵: صص ۱۰۱، ۹۸ و لطف‌الله میثمی، ۱۳۸۲: ص ۸) در سال ۱۳۲۷ در خانواده‌ای مرفه و نسبتاً مذهبی در شهر طبس به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان فارابی کاشمر به پایان رساند و پس از گرفتن دیپلم ریاضی در سال ۱۳۴۶ در رشته حقوق سیاسی دانشگاه تهران پذیرفته شد. مراحل آموزشی و تعلیمات وی تحت مسئولیت حسین احمدی روحانی، یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق طی شد. پس از دوران تعلیمات اولیه در گروه سیاسی سازمان وارد شد و تحت مسئولیت بهمن بازرگانی قرار گرفت.

در سال ۱۳۵۰ در جریان ضربه شهریور، مسعود رجوی نیز دستگیر شد. پس از طی دوران بازجویی، رجوی با نخستین گروهی که محاکمه شدند به دادگاه رفت. وی مطابق دستور تشکیلاتی در دادگاه به دفاع ایدئولوژیک پرداخت و به همراه ناصر صادق، علی میهن‌دوست، علی باکری و محمد بازرگانی به اعدام محکوم شد. وی به کمک برادرش کاظم رجوی که عضو هیئت علمی انستیتوی عالی حقوق بین‌الملل دانشگاه ژنو بود از مرگ نجات یافت و حکم اعدام وی به حبس ابد تقلیل یافت.

به نوشته لطف‌الله میثمی (از اعضای اولیه سازمان قبل از انقلاب)، رجوی، تبحر و مهارت زیادی در سخنرانی و نوشتن مقاله داشت: «قدرت قلم و بیانش خیلی عجیب بود. شب‌های احیای ماه رمضان چندین ساعت سخنرانی می‌کرد؛ و در نوشتن جزوه دینامیسم قرآن و تدوین جزوات زندان بسیار فعال بود» (لطف‌الله میثمی، ۱۳۸۲: ص ۸).

از زرنگی رجوی در زندان بود که برای فرار از بازجویی‌های مکرر خود را به مریضی می‌زد و مدام از سردردهایش می‌نالید (مصاحبه نگارنده با دکتر کریم رستگار عضو سابق سازمان قبل از انقلاب، ۹۱/۷/۱۹).

دربارۀ همکاری رجوی با ساواک، مطالب زیادی در منابع متعدد گفته شد، اما دکتر کریم رستگار (از اعضای اولیه سازمان قبل از انقلاب)، هم‌بند وی ضمن اینکه این موضوع را قاطعانه تکذیب کرد، ولی به غرور و جاه‌طلبی وی اذعان داشت (مصاحبه با دکتر رستگار، ۹۱/۷/۱۹).

تحکیم رهبری رجوی در زندان

جایگاه انحصاری رجوی در تشکیلات سازمان و تبدیل شدن وی به رهبر مطلق‌العنان ایدئولوژیک و سیاسی با مدد همان زرنگی، قدرت بیان و ذهن تحلیل‌گرش بعد از اعدام بنیان‌گذاران در زندان صورت گرفت که او را به یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار و بدون رقیب در زندان تبدیل کرد. رجوی در برابر اعلام مارکسیست شدن سازمان مواضع واحدی اتخاذ نکرد؛ اما در نهایت در کنار موسی خیابانی و برخی از کادرهای قدیمی و مذهبی سازمان، عضوگیری و کار مستقل را دنبال کرد. وی بیانیه ۱۲ ماده‌ای را به نمایندگی از طرف سازمان مجاهدین خلق صادر کرد. بیانیه‌ای که در واقع، نوعی نفی حرکت اعضای مذهبی دیگر سازمان در داخل و خارج از زندان بود.

رجوی به روایت دکتر کریم رستگار قبل از اینکه فردی مذهبی باشد، فردی سیاسی بود. در بیشتر منابع آمده است، او از اعلان مارکسیست شدن بهمن‌بازگانی در زندان جلوگیری کرد. مهندس میثمی این عمل وی را نوعی خیانت به سازمان دانست (میثمی، ۱۳۸۲: ص ۱۸۵). در تحلیل‌های رجوی دربارۀ تغییر ایدئولوژی، همواره ردپای کودتایی را می‌بینیم که افرادی از «بیرون» با تفکری مارکسیستی وارد کادر مرکزی سازمان شده و تمامی سازمان را بلعیدند. وی بر آن بود این اتفاق حرکتی بود اپورتونیستی (نقض آگاهانه اصول در عمل)، دگماتیستی (متعصبانه) و سکتاریستی (خودخواهانه) (تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست‌های چپ‌نما، ۱۳۵۸: ص ۲۵).

نویسنده «مسی در شفق» دربارهٔ مارکسیست بودن رجوی نوشت که وی در زندان به این موضوع اعتراف کرده بود (خاطرات کاظم بجنوردی، ۱۳۸۵: ص ۱۹۷).

اگرچه رجوی در بین جمع دوستانه معترف بود ایدئولوژی سازمان از ابتدای امر دچار نارسایی‌هایی بوده است و مبانی نظری و تئوریک آن نقایص و اشکالاتی دارد که با ضربهٔ سال ۱۳۵۰ و در بحبوحهٔ خلأ رهبری و ضعف تشکیلاتی به آن پرداخته نشده و باید در فرصتی مناسب، در رفع این نقایص و اشکالات اساسی کوشید؛ با وجود این، بر این باور بود که ما سازمانی سیاسی هستیم نه مذهبی و الآن بحث ایدئولوژیک مطرح نیست (مصاحبه با دکتر رستگار).

در جمع عمومی رجوی به گونه‌ای دیگر رفتار و عمل کرد. او به انکار هرگونه اشتباه و خطای استراتژیک سازمان را پرداخت. خواهان هیچ‌گونه اصلاح و بازاندیشی در مبانی عقیدتی سازمان نبود و حتی در برابر افراد منتقد نیز جبهه گرفت و اعضای گروه خود را از وارد شدن در مسائل ایدئولوژیک منع کرد (همان).

گروه رجوی علاوه بر برخورد نامناسب با افراد منتقد سازمان در زندان با دیگر نیروهای مذهبی و مسلمان نیز سر ناسازگاری گذاشت و در صورت بروز اختلاف آنان را بایکوت کرد و با فشارهای روحی که برای این افراد به وجود آورد، زندانی در زندان برایشان ساخته بود. صف‌آرایی و جناح‌بندی نیروهای مذهبی و سازمان از آنجایی تشدید شد که این گروه نخواست راه خود را از مارکسیست‌ها جدا کند؛ زیرا به علت زمینه‌های مشترک استراتژیک و ایدئولوژیک به چریک‌های فدایی نزدیک‌تر بود تا به اسلام سنتی (مصاحبه نگارنده با دکتر محمدی گرگانی عضو سابق سازمان قبل از انقلاب، ۹۱/۸/۷).

بنابراین، همچنان به وحدت استراتژیک اعتقاد داشت و به آن پایبند بود و با همین سلاح به مقابله با جریان اسلام سنتی رفت. گروه رجوی روحانیت سنتی را نیروهای «بعد از خود» می‌پنداشت. به اعتقاد این‌ها هیچ‌گونه اشتراک تئوری و ایدئولوژی و استراتژیک بینشان برقرار نبود.

دکتر محمدی گرگانی (اعضای اولیهٔ سازمان قبل از انقلاب) یکی از منتقدان رجوی در زندان در گفت‌وگویی با نگارنده گفت: «از رجوی پرسیدم: آیا هیچ اشکالی در آموزش ما نیست؟ مثلاً اگر خدا را از آموزشمان برداریم و یا بگذاریم چه اتفاق خاصی می‌افتد؟ رجوی پاسخی نداشت و

ادعای کاذب اصل پیشتازی را تکرار می‌کرد. با وجود این، دکتر محمدی معتقد است: درکی که ما از اسلام داشتیم در مقطعی مرفی تر از بقیه بود» (مصاحبه با دکتر محمدی گرگانی، ۹۱/۸/۷).

رجوی ایدئولوژی خود را «تفکر پیشتاز» و گروه خود را «نماینده جامعه ایران» می‌دانست و برداشت خود را از اسلام عین حقیقت می‌پنداشت. درباره مارکسیست‌ها می‌گفت: «ما با مارکسیست‌ها هیچ اختلافی نداریم هر دو بر ضد امپریالیسم مبارزه می‌کنیم، امپریالیسم که از بین رفت، خوب ما خدا داریم و آنها ندارند ما چیزی داریم که آنها ندارند» (مصاحبه نگارنده با مهندس لطف‌الله میثمی، ۹۱/۷/۲۵).

رجوی معتقد بود: «اگر ما خدا و معاد را برای اعضا اثبات نکنیم، نمی‌توانیم از آنها کار بکشیم و مسئولیت بخواهیم» (سی‌دی خاطرات میثمی پله‌پله از خدا تا با خدا، ص ۱۲۳).

اصحاب فتوا

در جمع روحانیت پس از خواندن جزوه «اعلام مواضع» همه ابراز تأسف کردند. در این باره آقای عبدالمجید معادیخواه اظهار کرد: «سرانجام مرا به بند یک (اوین) منتقل کردند. هفت نفر آنجا بودند: آقایان طالقانی، منتظری، هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی، ربانی شیرازی و لاهوتی. من هم به آنها اضافه شدم. آقای طالقانی در صحبت با بازجو نام مرا مطرح کرده بود تا به بند ایشان منتقل شوم و آقای ربانی شیرازی هم از آقای گرامی نام برده بود. از این رو، آقای گرامی و مرا باهم به این بند آوردند ... زمستان سال ۱۳۵۴ بود و جزوه اعلام مواضع در زندان پخش شد. کسانی که در این بند بودند تقریباً همه چیز را برای ما گفتند. چون در متن قضیه بودند ... ۲۴ ساعت نخواهیدم تا جزوه ۲۰۰ صفحه‌ای را خواندم. در این بند و در میان جمعی که اسامی آنها را عرض کردم همه چیز در جهت ابراز تأسف به این قضیه بود و هیچ نشانی از دوگانگی و گرایش‌های مختلف نبود. تا وقتی که یک مجموعه دیگر را که حدود ۳۰ نفر می‌شدند وارد این بند کردند؛ این کار ساواک بود برای اینکه از فضای به‌وجودآمده نهایت سوءاستفاده را برای ضربه زدن به مبارزین بکند» (چشم‌انداز ایران گفت‌وگو با حجت‌الاسلام عبدالمجید معادیخواه، ۱۳۸۳: ش ۳۰).

با ورود اعضای مؤتلفه به این بند بحث‌های مختلف با موضع‌گیری‌ها و گرایش‌های متعدد شکل گرفت. به روایت آقای معادیخواه «در این مقطع که در واقع، بحث‌های مختلف به وجود آمد مجموعاً دو موضع‌گیری شکل گرفت. یکی از سوی آقایان طالقانی، حاج مهدی عراقی و محمدی گرگانی که معتقد بودند اعلام تغییر مواضع بخشی از کادرهای سازمان نباید باعث شود که اصل سازمان و اصل مبارزه ضربه بخورد.

از سوی دیگر، موضع آقای ربانی شیرازی بود که خیلی با مسئله تند برخورد می‌کرد و به شدت مخالف مجاهدین شده بود. این برخوردها گاهی آنقدر تند بود که عراقی موضع‌گیری امثال ایشان را هماهنگ با گفت‌وگو با سران ساواک تلقی می‌کرد. ... در این بین جریان سومی هم وجود داشت. آقای هاشمی رفسنجانی و آقای منتظری مشی معتدلی داشتند و در تلاش بودند که این تقابل رو نشود. اگر بخواهم نقش آقای هاشمی را در آنجا تصویر کنم نقش کسی است که تلاش می‌کند هیچ اصطکاکی پیش نیاید. در این مقطع آقای فاکر و آقای کروی و من به شدت با مجاهدین مخالف بودیم ... با طالقانی در زمینه تغییر ایدئولوژی اختلاف نظر داشتم ... به خوش‌بینی ایشان انتقاد داشتم. نگاه آقای طالقانی به سازمان مثل نگاه پدری به فرزندش بود که هرچقدر این فرزند مشکل داشته باشد می‌خواهد او را حفظ کند ...» (چشم‌انداز گفت‌وگو با معادیخواه، ۱۳۸۳: ش ۳۰).

از این زمان روحانیت و گروهی از نیروهای مذهبی وارد عرصه عمل و صحنه درگیری و مبارزه عقیدتی با مجاهدین شدند. عده‌ای اعتقاد داشتند، خیانت بخشی از سازمان به سازمان ضربه وارد کرده است و عده‌ای دیگر می‌گفتند اساس ایدئولوژی سازمان از ابتدا مشکل داشت. به روایت معادیخواه، طالقانی می‌کوشید بنیان‌گذاران و کادرهای اولیه را در مظان اتهام قرار ندهد (همان).

درگیری و تنش میان نیروهای مذهبی و مجاهدین (که راضی به جدایی کامل از مارکسیست‌ها و چریک‌های فدایی نبودند) از یک طرف و غلبه و سلطه‌گرایی چپی‌ها از طرف دیگر، علمای زندان را واداشت بیانیه‌ای را به نام فتوا صادر کنند. در نوشته شدن و نشدن فتوا اجماعی نیست، شاید به دلیل سوءاستفاده ساواک از این مسئله بود. عده‌ای معتقدند که این فتوا هرگز نوشته نشد؛ اما در گفت‌وگوی نگارنده با آقای معادیخواه ایشان اظهار داشتند: «این تعیین مواضع به غلط به نام

فتوا شایع شد. امضاکنندگان آن ۷ نفر از علمایی بودند که مرجع هم نبودند. تعیین مواضع نوشته شد و توسط آقای طالقانی خوانده شد» متن تعیین مواضع علما:

بسمه‌تعالی

با توجه به زیان‌های ناشی از زندگی جمعی مسلمان‌ها با مارکسیست‌ها و اعتبار اجتماعی که بدین وسیله آنها به دست می‌آورند و با در نظر گرفتن همه جهات شرعی و سیاسی و با توجه به حکم قطعی نجاست کفار، از جمله مارکسیست‌ها، جدایی مسلمان‌ها از مارکسیست‌ها در زندان لازم است و هرگونه مسامحه در این امر موجب زیان‌های جبران‌ناپذیر خواهد شد.

خرداد ۱۳۵۵

این فتوا از طرف ۹ نفر از علما صادر شد که عبارت بودند از آقایان طالقانی، منتظری، مهدوی کنی، ربانی شیرازی، انواری، هاشمی رفسنجانی، لاهوتی، معادیخواه و گرامی (علی حقجو، ۱۳۵۸: ص ۱۵۳).. با صدور بیانیه علما در زندان ساواک نیز بیکار نماند و با جابه‌جا کردن زندانیان متعصب هر دو گروه در بندهای یک و دو (که مخصوص علما و مجاهدین بود)، منتظر درگیری‌ها و نزاع‌های داخلی زندان نشست. بلافاصله مجاهدین به بیانیه موضع‌گیری کردند و گفتند: «این صدای ساواک است که از حلقوم علما و طالقانی و منتظری بیرون می‌آید» (حقجو، ۱۳۵۸: ص ۱۵۸).

اعلام مواضع روحانیون صف‌بندی و جداسازی نهایی را علنی ساخت. در صورت اجرای آن، به‌عنوان نیروهای مذهبی باقی می‌مانند و در غیر این صورت همگام با مارکسیست‌ها بودند. مجاهدین مذهبی نیز در صورت بی‌توجهی به اعلامیه گرچه نجس ذاتی نبودند، اما باید مواضع خود را مشخص می‌کردند.

به روایت آقای معادیخواه «آقایان طالقانی، منتظری و هاشمی همگی از اینکه ساواک از این قضیه بهره‌برداری می‌کرد ناراحت بودند. منتها به این هم قائل نبودند که چون ساواک بهره‌مند می‌شود، واقعیتی کتمان شود. بعد از اعلام مواضع علما، دودستگی پدید آمد؛ یک عده طرفدار سازمان شدند و عده‌ای علمای فتوا را به‌عنوان «شورای فتوای جمعی در غیاب امام» پذیرفتند که

دستخوش انواع بازی‌ها و فتنه‌انگیزی ساواک شد. وی معتقد است همانطور که شیفتگی مان به سازمان قابل نقد بود، نوع واکنش مان هم قابل نقد است» (مصاحبه نگارنده با حجت‌الاسلام عبدالمجید معادیخواه، ۹۱/۹/۱۵).

واکنش منفی به اعلام نجس بودن مارکسیست‌ها در خارج از زندان نیز کمتر از داخل زندان نبود. در محافل سیاسی روحانیت برای تعدیل آثار این اعلامیه، کوشش‌های زیادی صورت پذیرفت، چه به استناد سخنان امام خمینی به مارکسیست‌ها و چه به استناد سخنان آیت‌الله طالقانی. برای جلوگیری از اتهام همکاری با ساواک و ترک نکردن میدان مبارزه و خارج شدن از فشار واردآمده روحانیون و نیروهای مذهبی آزادشده از زندان، اقدامات سیاسی مختلفی انجام دادند. برگزاری مراسم چهلم مرحوم حاج مصطفی خمینی از آن جمله بود (همان).

صدور بیانیه ۱۲ ماده‌ای از رجوی

سال ۱۳۵۵، سال موفقیت‌آمیزی برای ساواک محسوب می‌شد. بیشتر نیروهای مبارز در زندان بودند، سازمان مجاهدین خلق که دشمن اصلی آنان بود مارکسیست شده بود، بیشتر سران اعدام شده بودند، جدایی و دشمنی میان زندانیان به اوج خود رسیده بود، از همه مهم‌تر گروه‌های مبارز به جای نبرد مسلحانه در بیرون به کارهای سیاسی در زندان رو کرده بودند.

به روایت سعید شاهسوندی از اعضای سابق سازمان «سؤال اصلی مجاهدین (گروه رجوی) این بود» چه شد که چنین شد؟ این سؤال همه ذهن‌ها بود. سازمانی به نام سازمان مجاهدین با ادعای مبارزه ایدئولوژیک، اسلامی با اعتقادات اسلامی، رهبرانی که در میدان‌های تیرالله‌اکبر گفتند و با این شعار تیرباران شدند، سازمانی که در بالای هر اطلاعیه‌اش یک آیه قرآن بود... یک دفعه نه تنها مارکسیست شده و اعلام مارکسیست شدن کرده، بلکه بچه مسلمان‌ها را هم کشته است. سؤال این قدر جدی بود که هرکسی به فراخور دانش و موضع خاص خودش جواب خاصی داد. ساده‌ترین جواب کودتای تشکیلاتی بود...» (شاهسوندی، ۲۰۰۶).

به‌غیراز مجاهدین جریان‌های مختلف مذهبی نیز به دنبال راه‌حل بودند. آخرین جواب را رجوی در بیانیه ۱۲ ماده‌ای پاسخ داد. بیانیه تحت عنوان «اطلاعیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی انحرافی چپ‌نما» خطاب به جریان مارکسیستی درون

سازمان بود. این ۱۲ ماده معرف هویت ایدئولوژیک آنان بود و در پاییز ۱۳۵۴ خطوط اصلی آن تنظیم و سپس در پاییز ۱۳۵۵ مشخصاً تدوین شد (تحلیل آموزشی بیانیه، ص ۷). وظیفه اعضا و هواداران این بود که اعلامیه را مبنای کار خود قرار داده و به زندان‌های دیگر نیز منتقل کنند. براساس بیانیه ۳۶ سؤال تنظیم و بعد از پیروزی انقلاب به ۲۸ سؤال تبدیل شد و تحت عنوان «آموزش‌هایی درباره سازمان شماره ۳» انتشار یافت (شاهسوندی، ۲۰۰۶).

گروه رجوی پس از آزادی از زندان و پیروزی انقلاب اسلامی، همچنان بر مواضع نادرست خود پای فشرد. این گروه بر این باور بود که انقلاب را روحانیون سنتی مصادره کرده‌اند و پیشتازی مبارزه برای انقلاب که در اختیار سازمان بود، از آنان سرقت شده است. رجوی با شرایط موجود بیگانه بود و نتوانست همگام با انقلاب و در جهت بقیه نیروهای سیاسی گام بردارد. در نتیجه، با نهادینه شدن و استقرار نهادهای مدنی و اجتماعی نظام جمهوری اسلامی، وارد مبارزه مسلحانه با آن شد و در سال ۱۳۶۰ طومار سازمان در هم پیچید و به حیات سیاسی سازمان مجاهدین خلق در ایران پایان داده شد.

گروه امت واحده

بهزاد نبوی یکی از فعالان سیاسی است که از سال ۱۳۴۹ با سازمان آشنا شد و در سال ۱۳۵۱ در زندان به سازمان پیوست. وی به صورت یکی از کادرهای فعال و آموزش‌دهنده تا سال ۱۳۵۴ و حتی اوایل ۱۳۵۵ رابطه فعالی با سازمان داشت. نبوی در سال ۱۳۵۴ به دنبال تغییر ایدئولوژی، انتقادهای بنیادی را به مبانی فکری سازمان وارد ساخت. به گفته وی: «از آن موقع به بعد با جدیت در خط اسلام اصیل و خالص شروع به کار کردیم. چسبیدن به قرآن و نهج‌البلاغه که تا آن موقع اصلاً مورد توجه نبود در دستور کار ما و همه مسلمانان جداشده از مجاهدین خلق قرار گرفت. کتاب‌های آقای مطهری که همه گردوخاک می‌خورد دوباره آمد رو و اساس آموزش‌هایمان قرار گرفت» (مجله شاهد، ۱۳۶۰: ش ۱۲).

این آموزش‌های گروهی مقدمه تشکیل گروهی منسجم در داخل زندان شد. ابتدا نام «گروه زندانیان سیاسی مسلمان» را به خود گرفت و بعدها با عنوان «امت واحده» شهرت یافت.

به گفته وی بیشتر اعضای آن افرادی بودند که پس از جریان تغییر سازمان از آن جدا شدند. همچنین، وی بیان داشت: «در زندان من به کمک برادران دیگر شروع به کادرسازی منسجم کردیم و متشکل‌ترین گروه مسلمان داخل زندان را تشکیل دادیم، توانستیم خطری را که مسلمانان جداشده از سازمان مجاهدین را تهدید می‌کرد از بین ببریم». از دیگر اعضا می‌توان به آقایان محمد سلامتی، پرویز قدیانی، محمدصادق نوروزی، محسن مخملباف، عزت‌الله مطهری و ... اشاره کرد (همان).

نبوی با مخالفت طرح نجس-پاکی و تقسیم‌بندی زندانیان سیاسی مسلمان اظهار داشت: «دسته اول اطرافیان رهبری سازمان مجاهدین بودند. دسته دوم زندانیانی بودند که پیش از شروع مبارزات مسلحانه در سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۵۱ به زندان رفته بودند که چهره‌های شاخص آنها از اعضای جمعیت موله بودند. این جمع در مقابل اعضای زندانی سازمان مجاهدین قرار داشتند. دسته سوم زندانیانی بودند که این‌ها هم پس از تغییر ایدئولوژی سازمان در مقابل آن قرار داشتند؛ اما شیوه و روش برخورد این جمع با اعضای سازمان با دسته قبل متفاوت بود. دسته دوم بر این اعتقاد بود که مجاهدین در آن روز خطرناک‌تر از رژیم شاه هستند با این شعار که سوسیال امپریالیسم خطرناک‌تر از امپریالیسم است؛ بنابراین معتقد بودند که دشمن اصلی مجاهدین هستند. دسته سوم که شهید رجایی و ما در آن قرار داشتیم معتقد بودیم که کماکان رژیم شاه خطر اصلی است و مبارزه اصلی ما باید بر ضد رژیم شاه باشد و مبارزه با مجاهدین را یک مبارزه ایدئولوژیک می‌دانستیم نه یک مبارزه تمام‌عیار؛ البته در روش‌های عملی هم دسته دوم و سوم باهم در زندان اختلاف داشتند. مثلاً یک روشی که دسته دوم در پیش گرفته بودند طرح مسئله نجس و پاکی بود و آن را به شکلی که ورای احکام شرعی و الزامات شرعی بود و از آن برای ایجاد مرزبندی بین خودشان و زندانیان مارکسیست و مجاهدین استفاده می‌کردند. در آخر هم عفو نوشتند و بیرون آمدند یا در مراسم ۱۵ بهمن سال ۱۳۵۵ شرکت کردند. به این علت عفو نوشتند که برای مبارزه با منافقین این کار را کردیم. حالا هم الکی می‌گویند که آمدیم تا زمینه‌های انقلاب اسلامی را درست کنیم. این را هم که منافقین می‌گویند این‌ها بریده بودند هم درست نیست ...» (مجله شاهد و روزنامه عصر ما، ۱۳۷۸: ش ۱۲۸).

محمدصادق نوروزی که ابتدا از اعضای گروه مهدویون بود و سپس در زندان به گروه امت واحده پیوست، در گفت‌وگویی با نگارنده بیان کرد: «ما در زندان منتقد سازمان مجاهدین بودیم، اما مخالف بیانیه روحانیون و جدایی از کمون هم بودیم. ما به لحاظ ایدئولوژیک با سازمان بحث و گفت‌وگو می‌کردیم و معتقد بودیم که روحانیون هم باید به‌جای اعلام بیانیه با سازمان برخورد ایدئولوژیک کند نه آنکه این جوانان را از خود برانند و بحث جدایی راه بیندازند و آنها هم دوباره به سمت سازمان بروند. اینجا توی بند ما که مارکسیستی نبود که از آنان جدا شویم اونا راه رو اشتباهی انتخاب کرده بودند. از این طرف هم گروه رجوی به ما لقب «جوشکار» داده بود؛ چون می‌خواستیم میانه این‌ها را بگیریم» (مصاحبه با محمدصادق نوروزی، ۱۶/۱۰/۹۱).

بر طبق منابع اعضای مجاهدین در زندان برخورد دمکراتیک با اعضا نداشتند و متمایل به تمرکزگرایی شدید بودند. آنان با کسانی که منتقدشان بودند، ارتباطشان را از همان ابتدا قطع نمی‌کردند، اما آنان را جدا می‌کردند و نمی‌گذاشتند با دیگران مرتبط باشند. رفتار مجاهدین با نبوی نیز از جدایی و بایکوت کردن شروع شد و به تهمت و افترا رسید (پیدایی تا فرجام/۲، ۱۳۸۵: ص ۲۶۳).

بعد از اتفاق سال ۱۳۵۵ که بیش از ۷۰ نفر از گروه‌های مذهبی، از جمله گروه مؤتلفه با توطئه رژیم در یک برنامه تلویزیونی شرکت کردند و بعد آزاد شدند و در زندان به «سپاس‌گویان» شهرت یافتند (شاهسوندی، ۲۰۰۶) جمعی از افراد مجاهدین که به سمت گروه نبوی متمایل بودند، با دیدن این صحنه از تلویزیون، برنامه‌ها و آموزش‌های خود را قطع کردند. این گروه پس از انقلاب به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و پیوست و در تحکیم ارزش‌های انقلاب کوشید.

گروه لطف‌الله میثمی

مهندس لطف‌الله میثمی به‌عنوان یکی از کادرهای اولیه سازمان مجاهدین در حادثه‌ای که به مناسبت سالگرد کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۳ تدارک دیده شده بود، در اثر انفجار بمب در دستانش یک دست و دو چشمش را از دست داد و برای بار سوم به زندان افتاد. وی در تاریخ ۸ آبان سال ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد و بعد از تغییر ایدئولوژی سازمان در زندان قصر به‌عنوان منتقدی که قائل به اشتباه ایدئولوژیک-تشکیلاتی و آموزشی سازمان بود، به مقابله با رجوی پرداخت.

میثمی به همراه تنی چند از اعضای منتقد سازمان به بازسازی و بازنگری مبانی تئوریک و نظری سازمان با مبنای اولیه پرداخت و اعلام کرد که سازمان مشکلات ایدئولوژیک دارد و از این طریق از همه نیروهای ملی- مذهبی دعوت کرد، برای خروج از بن‌بست فکری ایجاد شده راه‌حلی بیابند. گروه میثمی در زندان روی مسائلی مانند تقدم ایمان بر شناخت، تضاد و تکامل، نقش خدا و امام زمان در خط‌مشی، رابطه خدا و آیات قرآنی، رابطه خاتمیت و تکامل ... کار کردند. سؤالات اساسی که خود معتقد است از همان اول هم در سازمان مطرح بود. وی به این نتیجه رسیده بود که در ایدئولوژی، بینش، خط‌مشی، جهان‌بینی و جهان‌نگری سازمان انسجام وجود ندارد. وی پدیده تغییر ایدئولوژی را برخلاف رجوی، برخورداری «درونی» دید.

حاصل کار فکری میثمی در زندان جزوه «مبنا- وجود» بود که به تعبیر خود بر پایه بررسی شک، انکار و اثبات خدا استوار بود. آنان اصلی‌ترین کار خود را «ریشه‌یابی سال ۱۳۵۴» دانستند؛ به همین علت از عضوگیری در زندان پرهیز کردند. میثمی پیرو دغدغه فکری خود کتاب‌های «مکتب راهنمای عمل» و «تازیانه تکامل» را نیز نگاشت (سی‌دی خاطرات میثمی، ص ۲۳۲).

وی در یک مجادله سیاسی با گروه رجوی کتاب «جنبش ملی مجاهدین و ارتجاع دو شیوه برخورد» را نگاشت. سازمان در سال ۱۳۵۹ گروه میثمی را به جرم «ترویج شایعه واهی انشعاب در سازمان مجاهدین» محکوم کرد (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی سند، ۹۳۹۰، برگ ۷۹). این گروه پس از انقلاب با نام «نهضت مجاهدین خلق» به حیات سیاسی ادامه داد و به تولید کار فرهنگی پرداخت.

واکنش سازمان مجاهدین خلق پس از انشعاب در خارج از کشور

با شروع اختلافات داخلی و ایجاد بحران ایدئولوژیک در سازمان، دکتر تقی شامخی از اعضای اولیه سازمان و فعال در خارج از کشور پیش از انقلاب در گفت‌وگویی با نگارنده بیان کرد:

«ما اعتماد مطلق به سازمان داشتیم حتی با دیدن خبر شهادت شریف‌واقفی در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات که در دکه روزنامه‌فروشی فرانسه دیدیم، من و محمد یقینی بدون کمترین تردیدی گفتیم کار ساواک است. کمی بعد جزوه تغییر ایدئولوژی برای تکثیر و پخش آن به دست ما رسید. تردیدها آغاز شد. کسی را برای توجیه ما از ایران فرستادند. توجیه نشدیم قرار شد

من و یقینی به ایران برگردیم. من مریض شدم و یقینی تنها به ایران بازگشت. لابد عمرم به دنیا بود». خرده‌بورژواها را به اصطلاح خودشان برای کارگری فرستادند تا توجیه بیشتری شوند و خصلت خرده‌بورژوازی را فراموش کنند. در کل با مذهبی‌مانده‌ها برخورد خشنی داشتند. بعد از آن شخص دیگری که خشن‌تر از قبلی بود به‌عنوان مسئول من آمد. «... در نهایت من به علت غیرقابل اصلاح بودن این خصوصیات از سازمان اخراج شدم. آنقدر ترسیده بودم که بعد از اخراج حتی یک شب هم در آن خانه نماندم. از همه بدتر پذیرفتن تغییر ایدئولوژی توسط حسین روحانی از اعضای اولیه‌ی سازمان که مذهبی بود و از خانواده‌ی روحانی، برایم تکان‌دهنده‌تر از خبر اولی بود. گرچه روحانی به لحاظ ایدئولوژیکی کم‌عمق و سطحی‌نگر بود، اما به دلیل حافظه‌ی خوب و آوردن آیات متعدد قرآنی در سخنان، همه در بیرون فکر می‌کردند که او ایدئولوگ سازمان است... به تدریج این اعتماد مطلق تبدیل به بی‌اعتمادی مطلق شد» (مصاحبه‌ی نگارنده با دکتر تقی شامخی، عضو سابق سازمان قبل از انقلاب، ۹۱/۱۰/۱۷).

خبر شنیدن تغییر ایدئولوژی سازمان در خارج از کشور با واکنش شدیدی همراه بود. آنان مخالفت خود را با این اقدام تحت عنوان «نامه‌ی سرگشاده‌ی عناصر مذهبی خارج از کشور» در شهریور سال ۱۳۵۴ این‌گونه ابراز داشتند: «... شیوه‌هایی که مسئولان مختلف سازمان برای تحمیل این نظریه در سطح سازمان و سرکوبی مخالفت‌ها و مقاومت‌ها و بالاخره تثبیت موقعیت خویش اعمال کرده‌اند و عوارض استراتژیک و تاکتیکی که این شیوه‌ها در همین چند ماه اخیر به بار آورده، بسیار تأسف‌آور و به‌شدت جالب توجه است... چپ‌گرایان جدید ما خیلی زودتر از آنکه انتظارش می‌رفت، آثار عملکرد خود را در درون و برون سازمان می‌بینند. سیاست جدید رهبری و چپ‌روی‌های فرصت‌طلبانه‌ی آن، نه‌تنها در این مدت کوتاه نیروهای ارزنده‌ی سازمان را به دام پلیس انداخته، بلکه به‌شدت پایگاه سیاسی توده‌ی سازمان را در خطر نیستی و نابودی قرار داده است. اکنون همان اقشار مذهبی روشن‌فکر جامعه‌ی ما که بیش از هر نیرویی امکانات خود را صمیمانه در اختیار سازمان می‌گذاشت و از سازمان در برابر فشار پلیسی رژیم حمایت می‌کرد، نه‌تنها از حمایت خود دست برداشته، بلکه محقانه احساس می‌کند که او خیانت شده و دست به انتقام زده است... برای هیچ عنصر صادقی در سازمان این وضع که گروهی با تلاش بر مبنای

گرایش‌های ایدئولوژیکی خود، سازمان را با همه سوابق و تجربیات و حسن شهرت و پایگاه سیاسی توده‌ایش که به بهای جان‌بازی ده‌ها تن از شهدای ارزنده آن و در طول ده سال کار خستگی‌ناپذیر به دست آمده، از محتوای ایدئولوژیک- استراتژیک خود خالی کرده و آن را با استفاده از قدرت تشکیلاتی خویش به جهت مورد نظر سوق دهند، تحمل کردنی نیست. هیچ عنصر صادقی که در برابر جنبش و سازمان احساس مسئولیت می‌کند، نمی‌تواند شاهد این تلاش منحرف باشد و در برابر آن موضع نگیرد؛ تلاشی که ثمره‌ای جز مسخ ایدئولوژی سازمان ندارد و در بهترین صورت، آن را به یک سازمان روشن‌فکرانه تجملی بریده از توده‌ها تبدیل می‌کند یا در بدترین شکل، آن را به صورت یک عامل بازدارنده و مخرب جنبش‌های توده‌ای و کانون فرصت‌طلبی، اخلال، تفرقه و سنگ‌اندازی در مراحل مختلف جنبش خلق درمی‌آورد» (بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق، ۱۳۵۵: ص ۲۵۷).

اما این نامه نتوانست تغییری در وضع موجود به وجود آورد. پس از تغییر ایدئولوژی رسمی سازمان و تثبیت رهبری جدید، اعضای مذهبی‌مانده در بخش خارج از کشور برای در امان ماندن یا از اروپا به سوئد پناهنده شدند یا از سازمان بریدند و زندگی مستقلی تشکیل دادند. در این فضا بود که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

گرچه اولین گروه مذهبی، به دست بخش مارکسیستی ترور و تصفیه شد و عملاً ارتباط اعضای مذهبی از هم را قطع کرد، اما دیگر نیروهای مذهبی به‌جامانده از سازمان را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد، از جمله نیروهای زندان و خارج از آن و بخش خارج از کشور.

در بیرون از زندان، هرکدام به نیروهای دیگری پیوستند یا گروه جدیدی تشکیل دادند. در این راستا می‌توان به گروه‌های «فریاد خلق و مهدویون» و افراد منفرد اشاره کرد. آنان با تأثیر از اندیشه امام راه مبارزه مسلحانه با رژیم را ادامه دادند و به چند عملیات نظامی بر ضد مزدوران شاه اقدام کردند.

جناح مذهبی داخل زندان که از بخش مارکسیستی سازمان جدا شدند، گروهی به رهبری لطف‌الله میثمی با اذعان به اشتباهات و نقایص مبانی نظری سازمان به بازنگری و بازبینی آن

پرداخت و با کار فکری و ایدئولوژیکی بر روی آرا و اندیشه‌های سازمان راه خود را از گروه‌های دیگر جدا کرد و در ابتدای انقلاب با عنوان «نهضت سازمان مجاهدین خلق» اعلام موجودیت کرد؛ اما اعضای اصلی آن به تدریج به فعالیت فرهنگی روی کردند و از کار تشکیلاتی فاصله گرفتند. گروه دیگر تحت عنوان «امت واحده» به رهبری بهزاد نبوی به مخالفت با عقاید گذشته سازمان، به پیروان راه امام خمینی پیوست و در جهت پیروزی انقلاب بر اساس راه امام گام نهاد. این گروه به همراه چند گروه دیگر در اوایل انقلاب «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» را در راستای مخالفت با سازمان مجاهدین خلق بنیان‌گذاری کردند و برای حفظ آرمان‌های انقلاب فعالیت‌هایی را صورت دادند. گروه مهدویون نیز با تکیه بر آرا و اندیشه‌های روحانیت به تحکیم مواضع فکری خود پرداخت و در راه مبارزه با رژیم شاه شهدایی را تقدیم انقلاب کرد؛ اما اعضای باقی‌مانده در آستانه انقلاب با گروه امت واحده پیوند خوردند.

اعضای مذهبی بخش خارج از کشور نیز به صورت منفرد یا گروهی در مواضع مذهبی خود استوار ماندند و به مبارزه ادامه دادند و در ابتدای انقلاب با پذیرفتن رهبری امام خمینی به ایران برگشتند و در کنار مردم میراث‌دار ارزش‌های انقلابی شدند. حتی بخش مذهبی مؤثر خارج از کشور نیز در سال ۱۳۵۹ به دلیل انتقادات جدی از سازمان جدا شد.

اما بزرگ‌ترین گروه مذهبی، گروه رجوی آگاهانه به راهی رفت که خطرناک‌تر از گذشته به انحراف بیشتری کشیده شد. آنان در زندان جنگی بزرگ‌تر از جنگ با رژیم، میان خود و نیروهای مذهبی پیرو راه امام به راه انداختند. نیروهای مذهبی پیرو راه امام نیز سازمان را به جرم عدم برائت از مارکسیست‌ها، محکوم و آنان را نجس اعلام کرد. این گروه به جای تحلیل و پردازش به موضوع اساسی «چرایی تمایل به چپ‌روی در ایران» به بحث حاشیه‌ای نجس-پاکی پرداخته و سازمان را وارد انحراف بزرگ‌تر و عمیق‌تری وارد کرد.

سازمان مجاهدین خلق جدید به رهبری رجوی، به رغم اعتراف به اشتباه در مبانی نظری و ایدئولوژی سازمان نخواست یا نتوانست موقعیت موجود را درک کند. از نظر آنان حفظ موقعیت سازمان مهم‌تر از آن بود که بخواهند به بازنگری و بازبینی مبانی اعتقادی و فکری آن پردازند.

واقعیت این است که گروه مسعود رجوی پس از انقلاب، قدرت «به سرقت رفته» را طلب کار شد. سازمان به دلیل روحیه پیشتازی و غرور مطلق اندیشی، سهمی بیشتر از بقیه نیروهای انقلابی از قدرت سیاسی طلب کرد و برای کسب قدرت وارد مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی شد.

فهرست منابع

کتاب‌ها

- آبراهامیان، پرواند، *ایران بین دو انقلاب*. (۱۳۹۲)، ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی، نشر نی.
- احمدی روحانی، حسین، *سازمان مجاهدین خلق*. (۱۳۸۴)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- *بیانیه اعلام موضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران*، اروپا: چاپ سوم.
- بهروز، مازیار شورشیان آرمانخواه ناکامی چپ در ایران، ترجمه مهدی پرتوی، تهران: فقتوس.
- *تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست‌های چپ‌نما*، (۱۳۵۸)، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران.
- جلیل، امجدی *تاریخ شفاهی سازمان مهدیون*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- *چه کسانی از مسعود رجوی وحشت دارند*، (۱۳۵۸)، ناشر انجمن توحیدی رسالت، بی‌جا.
- *حقیقو، علی تحلیلی از سازمان مجاهدین خلق ایران*، انتشارات اوج، تاریخ مقدمه.
- *زندگینامه مجاهدین خلق مسلمان ایران*، انتشارات سازمان مجاهدین خلق، تاریخ انتشار در مقدمه ۱۳۵۷.
- *سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام*، به کوشش جمعی از پژوهشگران، (۱۳۸۵)، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، جلد دوم، چاپ دوم.
- ساسانپور، شهرزاد. (۱۳۸۶)، *عبور از سازمان*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- میثمی، لطف‌الله *آنها که رفتند*. (۱۳۸۲)، تهران: نشر صمدیه.
- *مسی به رنگ شفق*، خاطرات کاظم بجنوردی، به اهتمام علی‌اکبر رنجبر کرمانی، (۱۳۸۵)، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- *مصاحبه رادیو صدای ایران با سعید شاهسوندی در ۲۰۰۶*، نگهداری در پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

مصاحبه‌ها

- گفت‌وگو با دکتر هادی خانیکی در تاریخ ۱۳۹۱/۷/۱۱ و ۱۳۹۱/۹/۱۵.
- گفت‌وگو با دکتر کریم رستگار در تاریخ ۱۳۹۱/۷/۱۹.
- گفت‌وگو با مهندس لطف‌الله میثمی در تاریخ ۱۳۹۱/۷/۲۵.

- گفت‌وگو با دکتر تقی شامخی در تاریخ ۱۳۹۱/۷/۲۶ و ۹۱/۱۰/۱۰ و ۱۳۹۱/۱۰/۱۷.
- گفت‌وگو با دکتر محمد محمدی گرگانی در تاریخ ۱۳۹۱/۸/۷.
- گفت‌وگو با حجت‌الاسلام عبدالمجید معادینخواه در تاریخ ۱۳۹۱/۹/۱۵.
- گفت‌وگو با محمدصادق نوروزی در تاریخ ۱۳۹۱/۱۰/۱۶.
- گفت‌وگو با عزت‌الله مطهری در تاریخ ۱۳۹۱/۷/۳۰.

نشریات

- مجله شاهد
- روزنامه عصر ما
- ماهنامه چشم‌انداز ایران
- جزوه فریاد خلق خاموش‌شدنی نیست، اعلامیه گروه فریاد خلق.

اسناد

- سند منتشرنشده از مرکز اسناد انقلاب اسلامی، سیستم جامع مدیریت اسناد، شماره بازیابی ۹۳۹۰.
- مجموعه دست‌نوشته‌های حسین احمدی روحانی، نگهداری در مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- سی‌دی خاطرات لطف‌الله میثمی، «پله پله از تا خدا تا با خدا».

سایت اینترنتی

- www.meisami.com

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی